

ایالات متحده برای دهه‌ها قهرمان دموکراسی، حاکمیت قانون و حقوق بشر بود. البته، تناقضات آشکاری میان حرف و عمل این کشور وجود داشت؛ در طول جنگ سرد، آمریکا دولت‌های منتخب دموکراتیک در یونان، ایران، شیلی و دیگر نقاط را به نام شکست کمونیسم سرنگون کرد. در داخل کشور، یک قرن پس از پایان بردگی، آمریکا درگیر نبردی برای دفاع از حقوق مدنی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بود. اخیراً نیز، دیوان عالی ایالات متحده به شدت برای محدود کردن تلاش‌ها جهت جبران میراث تاریخ طولانی تبعیض نژادی اقدام کرده است. اما در حالی که آمریکا در گذشته به توصیه‌ها و موعظه‌های خود به دیگر کشورها عمل نمی کرد، حالا دونالد ترامپ به خود زحمت توصیه کردن هم نمی دهد. چه خوب و چه بد، آمریکا مدت‌هاست که الگویی برای دیگران بوده است و متأسفانه، عوام‌فریبانی در سراسر جهان وجود دارند که بیش از حد مایل به اقتباس از فرمول ترامپ، یعنی لگدمال کردن نهادهای دموکراتیک و نفی ارزش‌های بنیادین آن‌ها، هستند. یک نمونه برجسته، ژانیر بولسونارو، رئیس‌جمهور سابق برزیل است که تا آنجا پیش رفت که برای جلوگیری از تأیید پیروزی رقیبش در انتخابات، سعی در تقلید از محله ۶ ژانویه ۲۰۲۱ به ساختمان کنگره آمریکا کرد. آن تلاش برای کودتا در ۸ ژانویه ۲۰۲۳ در برازیلیا، از نظر ابعاد بزرگتر از حمله به کنگره آمریکا بود، اما نهادهای برزیلی استوار ماندند – و اکنون خواستار پاسخگویی بولسونارو هستند. در همین حال، ایالات متحده از زمان بازگشت ترامپ به کاخ سفید در ژانویه، در جهت مخالف حرکت کرده است. ترامپ بار دیگر به وضوح نشان داده که عاشق تعرفه‌ها و بیزار از حاکمیت قانون است – تا جایی که حتی توافق تجاری‌ای را که در دوره اول خود با مکزیک و کانادا امضا کرده بود، نقض می کند و اکنون، با نادیده گرفتن قانون اساسی آمریکا که اختیار اختصاصی وضع مالیات را به کنگره می دهد – و تعرفه‌ها نیز نوع خاصی از مالیات بر واردات کالا و خدمات هستند – او تهدید کرده است که تعرفه‌ای ۵۰ درصدی بر برزیل اعمال خواهد کرد، مگر آنکه این کشور پیگرد قضایی بولسونارو را متوقف کند. در اینجا، ترامپ خود در حال نقض حاکمیت قانون است تا اصرار ورزد که برزیل، که در پیگرد قضایی بولسونارو به تمام اصول روند قانونی پایبند بوده، نیز همین کار را انجام دهد. کنگره هرگز تعرفه‌ها را به عنوان ابزاری برای وادار کردن کشورها به اطاعت از دیکته‌های سیاسی یک رئیس‌جمهور تصویب نکرده است و ترامپ نمی‌توانست به هیچ قانونی استناد کند که حتی بهانه‌ای جزیی برای اقدامات خلاف قانون اساسی‌اش فراهم آورد. آنچه برزیل انجام می دهد در تضاد آشکار با آن چیزی است که در آمریکا رخ داده است. در حالی که فرآیند قانونی برای پاسخگو کردن شرکت‌کنندگان در شورش ۶ ژانویه به کندی اما با درایت پیش می‌رفت، ترامپ بلافاصله پس از دومین مراسم تحلیف خود، با استفاده از اختیار عفو ریاست‌جمهوری، تمام کسانی را که به درستی محکوم شده بودند – حتی خشونت‌آمیزترین آن‌ها – بخشید. از نظر او، همدستی در حمله‌ای که پنج کشته و بیش از ۱۰۰ زخمی از نیروهای پلیس بر جای گذاشت، جرم نبود. برزیل، مانند چین، از تسلیم شدن در برابر قلدری آمریکا خودداری کرده است. لوئیز ایناسیو لولا داسیلوا، رئیس‌جمهور برزیل، تهدید ترامپ را «باج‌خواهی غیرقابل قبول» خواند و افزود: «هیچ بیگانهای به این رئیس‌جمهور دستور نخواهد داد.» لولا نه‌تنها در حوزه تجارت، بلکه در زمینه تنظیم‌گری پلتفرم‌های فناوری تحت کنترل آمریکا نیز از حاکمیت کشورش دفاع کرده است. الیگارش‌های فناوری آمریکا از ثروت و نفوذ خود در سراسر جهان استفاده می‌کنند تا کشورها را وادار کنند به آن‌ها اختیار تام دهند تا استراتژی‌های سودمحور خود را دنبال کنند؛ استراتژی‌هایی که ناگزیر آسیب‌های عظیمی به بار می آورد، از جمله با ایفای نقش به عنوان کانالی برای انتشار اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده. همانند انتخابات‌های اخیر در کانادا و استرالیا، لولا با رویگردانی برزیلی‌ها از دولت آمریکا و حمایت از او، یک «جهش ترامپی» در حمایت ملی کسب کرد. اما این، انگیزه لولا برای اتخاذ این موضع نبود؛ بلکه باور واقعی او به حق برزیل برای دنبال کردن سیاست‌های خود بدون مداخله خارجی بود. باید امیدوار بود که رهبران دیگر کشورها، چه بزرگ و چه کوچک، در برابر قلدری قدرتمندترین کشور جهان، شجاعت مشابهی از خود نشان دهند.



✚شما مکرر بر تأثیر صف‌بندی‌ها و منازعات داخلی بر منازعات و تخصّصات تأکید می‌کنید. به‌نظرم این مسئله نیاز به توضیح بیشتری دارد...

بله! در این مورد لازم است اول به سرشت دوگانه یا هیبریدی نظام برآمده از انقلاب اشاره کنم. نظام سیاسی پس از انقلاب در اثر سرشت ائتلافی انقلاب و حضور نیروها و گرایش‌های متنوعی که از اسلامگرایان سنتی و نوگرا تا سکولارهای چپ تا ناسیونالیست‌های نیمه‌لیبرال را دربر می‌گرفت هم از لحاظ ساختار و ترتیبات نهادی و هم از لحاظ گرایش‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به سمت نوعی دویپایه‌گی و دوگانگی رفت. تفوق بخش‌های سنتی اسلامگرایان انقلابی در ماه‌های اولیه پس از انقلاب به دست‌یالا قرار گرفتن نگرش‌های محافظه‌کارانه در سیاست داخلی و نوعی امت‌گرایی انقلابی و ضدغربی در سیاست خارجی انجامید. اما به‌رغم حذف زود هنگام بسیاری از دیگر نیروهای ائتلاف انقلابی، ناهمگونی گرایش‌ها در نظام جدید کاملاً از میان‌نرفت و حتی با ظهور اختلافات و انشعاباتی که در سال‌های بعد در میان خود اسلامگرایان حاکم رخ داد بر شکاف‌های سیاسی و ایدئولوژیک در درون نظام افزوده شد. در مجموع دو خط یا جریان اصلی در درون این نظام شکل گرفت که یکی گرایش‌های ایدئولوژیک انعطاف‌ناپذیر و غالباً ستیزه‌جویانه‌را در سیاست‌های داخلی و خارجی دنبال می‌کرد و دیگری گرایش‌های تکنوکراتیک عملگرایانه و مصالحه‌جویانه که می‌کوشید سیاست‌های خود را با تحولات درونی و قواعد بین‌المللی سازگار سازد. البته در ذیل هریک از این دو جریان اصلی گرایش‌های فرعی متعددی هم وجود داشت یا بعداً پیدا شد که در میزان دوری و نزدیکی‌شان نسبت به ارزش‌هایی چون آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، برابری اقتصادی و... متفاوت بودند. نکته مهم اینکه جریان اصلی اول در بخش اعظم سال‌های پس از انقلاب و به‌ویژه پس از جنگ تسلط بیشتری بر مراکز اصلی تصمیم‌سازی و نهادهای انتصابی پیدا کردند و جریان دوم تفاریق بخشی از مراکز مدیریتی و نهادهای انتخابی را در دست داشته‌اند. این ساختار دوگانه و صف‌بندی‌های سیاسی برآمده از آن معمولاً رابطه نیروها و نهادهای سیاسی را از حالت کارکردی و رقابتی خارج می‌کرده و به حالت تنزاعی و تخصّصی می‌کشانده که غالباً این نیروهای متعلق به جریان دوم بوده‌اند که تحت فشار بیشتری بوده و بعضاً حذف و حاشیه‌ای می‌شده. این الگوی منازعات داخلی علاوه بر اینکه یکی از عوامل اصلی ناهماهنگی‌ها و ناکارآمدی‌های نظام حکمرانی در حوزه داخلی بوده و باعث فرسایش سرمایه‌های سیاسی و مدیریتی می‌شده بیشترین تأثیر منفی خود را بر حوزه سیاست خارجی و مدیریت تنش‌ها و منازعات مربوطه گذاشته است. مصداقی از این وضعیت را قبلاً عرض کردم.

لازم است به یک مسئله مهم دیگر در حوزه سیاست داخلی اشاره کنم که در آستانه جنگ ۱۲ روزه همچون یک کوه یخ خوندملایی می‌کرد و آن گسل یا شکاف فزاینده میان جامعه و نظام حکمرانی بود. این گسل و شکاف البته یکباره ایجاد نشده و از علل و عوامل متعددی در طول چند دهه نشأت گرفته بود: فشارهای مستمر لایه‌های ایدئولوژیک و محافظه‌کار جمهوری اسلامی بر البت فکری و اجتماعی و فعالان سیاسی، همچنین فشارهای اجتماعی و فرهنگی بر زندگی روزمره مردم به‌ویژه زنان و جوانان، از مهمترین عوامل تعمیق این شکاف بودند. این فشارها گرچه از همان سال‌های اولیه پس از انقلاب شروع شده بود اما از سال‌های پس از جنگ که جامعه پوست انداخته بود و تنوع فکری، سیاسی، ارزشی و فرهنگی بیشتری پیدا کرده بود، این گونه فشارها شدت بیشتری پیدا کرد. همچنین، کندی و توقف و واگشت در فرآیند توسعه اقتصادی که هم ناشی از عدم اولویت توسعه برای بخش مهمی از نیروهای حاکم و هم ناشی از تنش‌های روابط خارجی و مشخصاً تحریم‌های خارجی بود تنگناهای معیشتی، فقر و بیکاری را افزایش داده بود مهم‌تر آنکه در همین وضعیت اقتصادی جلوه‌های روزافزونی از نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و به‌ویژه فسادهای مالی و اقتصادی بر مصیبت و بیگانگی بخش بزرگی از مردم می‌افزود. جلوه‌های میدانی شکاف و گسل میان مردم و نظام حکمرانی در سال‌های اخیر به روشنی در سبک‌زندگی متفاوت و متعارض با سبک زندگی تجویزی نظام حکمرانی و یا در میزان مشارکت در انتخابات‌ها و به‌ویژه در اعتراضات مختلف سیاسی و صنفی و ملی و محلی آشکار بود و نشانه‌های علمی آن نیز در انواع پیمایش‌های ملی و محلی طی سال‌های اخیر خود را نشان داده بود. این شکاف چیزی نبود که از چشم نیروها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی درگیر با جمهوری اسلامی دور بماند. از سال‌های پیش علاوه بر رسانه‌های مرتبط، برخی از رهبران و تصمیم‌گیران آمریکایی و اسرائیلی هم بر این شکاف انگشت نهاده و از آن به عنوان یک اهرم قوی برای تشدید فشار و آنچه آن را تغییر در ایران می‌نامیدند تأکید و تصریح می‌کردند. گویا در همین جنگ اخیر هم انتظار داشتند که با تهاجم و ضربات آنها به نیروها و تاسیسات نظامی و امنیتی و... مردم نیز دست به شورش و انقلاب علیه حکومت بزنند. البته به‌دلیل مختلفی که بحث مستقلاً را می‌طلبید، واکنش کلی مردم ایران و حتی بخش بزرگی از ناراضیان سیاسی به این جنگ، بر خلاف انتظار مهاجمان از آب درآمد.

✚در این بازه ۴۷ ساله‌ای که شرح دادید آیا امکانی برای اجتناب از تشدید تخصّصات و منازعات تا حد وقوع یک جنگ تمام‌عیار وجود داشت؟

به نظر بنده دست‌کم در هر سه زمینه بالا، یعنی رابطه با آمریکا، پرونده هسته‌ای و شکاف مردم و نظم حکمرانی، امکان‌هایی برای نگرش‌های متفاوت و به طبع آن اتخاذ رویکردها و سیاست‌های متفاوت وجود داشت که ممکن بود روند‌ها و فرجام‌های متفاوتی را رقم بزند. نخست اینکه اگرچه سوبه‌های ضدغربی و به‌ویژه ضد امریکایی به نحوی با ایدئولوژی‌ها و گفتنمان مسلط در ماه‌ها و حتی سال‌های اولیه انقلاب آنچنان گره خورده بود که انتظار در چه و برهه‌ای از تنش و تخصّص میان جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا را قابل فهم و اغماض می‌ساخت اما دلایل نداوم و حتی تشدید این رویکرد در سال‌ها و دهه‌های متوالی بعد از آن همواره محل اختلاف و مناقشه



تکس: president

میان نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی و حتی جناح‌های درون حکومت بود. با توجه به جایگاه و نقش آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان، و تأثیر متعارضی که تیرگی یا بهبود روابط با این کشور می‌توانست در امنیت و ثبات و توسعه کشور داشته باشد، همانطور که پیشتر هم عرض کردم بارها بخشی از جریان‌ها و جناح‌های حکومت در صدد حل و فصل اختلافات و بهبود روابط با این کشور برآمده بودند ولی هر بار با ممانعت برخی نیروها و نهادهای قدرتمند در درون حکومت مواجه شده بودند. به نظر می‌رسد تقابل با آمریکا در دوره مورد اشاره، صرف‌نظر از ابعاد ایدئولوژیک مرتبط با سال‌های اولیه انقلاب به نحوی با منازعات داخلی گره خورده بود و بیش از اینکه از محاسبات استراتژیک برآمده باشد با ملاحظات مربوط به هویت‌سازی/ هویت‌زدایی و مشروعیت‌بخشی / مشروعیت‌زدایی جریان‌ها و نیروهای سیاسی داخلی گره خورده و کش و قوس پیدا کرد. در حالی‌که در همین دهه‌های بعد از انقلاب، بسیاری از کشورهایی که پیش و بیش از ایران درگیر منازعه و حتی جنگ با آمریکا بودند، از جمله چین و ویتنام، با تغییر رویکرد از وجه ایدئولوژیک به وجه استراتژیک و به‌ویژه با اولویت دادن به امر توسعه، به منازعه و مخاصمه با آمریکا پایان داده و روابط خود را با آن بهبود بخشیده بودند. دوم اینکه، در مورد پروژه هسته‌ای که طی دوره ۲۳ ساله اخیر به حلقه پیوند جالش‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و نقطه انباشت فشارهای اقتصادی و تهدیدات امنیتی و نظامی علیه ایران تبدیل شده هم برخی گزینه‌های دیگر منتفی نبود. از همان سال‌های اولیه ناظران و تحلیل گرانی بودند که با توجه به مجموعه شرایط جهانی و منطقه‌ای و داخلی، برخلاف جو غالب بر فضای رسمی آن روزهای کشور، تمرکز همه‌جانبه بر این پروژه و به‌ویژه راه انداختن کارناوال‌های تبلیغاتی برای آن را چندان به صلاح و مصلحت و حتی به سود امنیت کشور نمی‌دانستند. همچنین در طی این دوره، دست‌کم دو بار، یک بار در سال ۱۳۸۲ و دیگری در سال ۱۳۹۴ جمهوری اسلامی در صدد حل و فصل اختلافات و رفع نگرانی‌های مربوط به برنامه هسته‌ای برآمد اما هر دو بار، نه‌فقط در از زیاده‌خواهی‌ها و بدعهدی‌های طرف‌های خارجی، همچنین در اثر مواضع و اقدامات برخی جریان‌های تندرو داخلی، این تلاش‌ها به فرجام مطلوبی نرسید. سوم اینکه، در مورد مسئله گسل سیاسی و به‌ویژه شکاف میان مردم و حکومت نیز بارها شاهد بودیم که با گشایش نسبی فضای سیاسی و پذیرش نسبی تکتُر سیاسی و ورود برخی نیروها و گرایش‌های نوپدید به حوزه حکمرانی، پوشش‌هایی در جهت ترمیم این شکاف صورت گرفته که نمونه‌هایی از آن را در دوره موسوم به اصلاحات و همچنین سال‌های اولیه دولت روحانی دیدیم. در دوره این گشایش‌های سیاسی، علاوه بر همگرایی گفت‌وگامانی نخبگان و نیروهای اجتماعی موثر با نیروهای حاکم، شاهد بهبود نظام حکمرانی و به تبع آن بهبود شاخص‌هایی نظیر ثبات و رشد اقتصادی، اشتغال، اعتماد و امید به آینده هم بودیم اما با فعال شدن سیاست تنزاعی و حذف این نیروها و گرایش‌ها، هر بار عقبگرد شدیدتری در این موارد اتفاق افتاد. ای کاش در آن برهه‌ها، نیروها و نهادهای محافظه‌کار و مخالف اصلاح، ظرفیت بیشتری از خود نشان می‌دادند و برخی هزینه‌های موقتی اصلاحات ضروری را می‌پذیرفتند و در نتیجه به انباشت و همگرایی تجربیات و سرمایه‌های سیاسی و کاهش انرژی‌های منفی این گسل خطرناک کمک می‌کردند. هنوز هم تنها راه غلبه بر این گسل، همینهاست: اعتماد به مردم و نیروهای متکثر و به‌ویژه طیف وسیعی از نخبگان فکری، علمی، اجتماعی،

فرهنگی، فعالان سیاسی و... که به‌رغم همه مشکلات و محدودیت‌ها و فشارها همچنان در کشور و حتی خارج از کشور دل در گرو امنیت و ثبات و توسعه و رفاه این کشور و مردم دارند و هرگاه فرصتی یافته‌اند از هیچ تلاش صادقانه و موثری دریغ نکرده‌اند و البته در غیاب آن‌ها بعضاً نیروهای نابلد و گاه فرصت‌طلب و در مواردی فاسد و ناپاک را سربرآورده و مسلط شده و بر مشکلات کشور شکاف مردم و حکومت افزوده‌اند.

✚برگردیم به زمینه‌های بلا فصل و علل و عوامل مستقیم‌تر تهاجم اسرائیل به ایران و جنگ ۱۲ روزه. به‌رغم همه زمینه‌ها و عواملی که از بعد از انقلاب پتانسیل‌های برخورد میان اسرائیل و ایران را انباشته کرده بود و شما هم آنها را برشمردید تا چند سال قبل، اسرائیل از عملیات مستقیم و آشکار علیه ایران برهیز داشت. چه شد که در یکی دوسال اخیر به درگیری مستقیم و نهایتاً تهاجم تمام‌عیار علیه ایران روی آورد؟

بنده دوره کوتاه‌مدت را از عملیات حماس علیه اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، به این سودر نظر می‌گیرم. تاپیش از آن، برخورد‌های دوطرف در قالب الگوی به اصطلاح جنگ‌های نرم، کم‌شدت، غیرمستقیم و پنهان جریان داشت اما بعد از آن، اسرائیل جنگ گسترش یابنده‌ای را در کل منطقه شروع کرد که به‌نظر می‌رسد سال‌ها برای آن برنامه‌ریزی کرده و منتظر فرصت بود. هدف این جنگ چندلایه و بسیار خشن نابودی یا دست‌کم تضعیف شدید تمام نیروهای بالفعل و بالقوه معارض خود بود، این جنگ از غزه آغاز شد و پس از آن به لبنان و سپس یمن و سوریه و سرانجام به ایران کشیده شد. ایران گرچه اتهام نقش در عملیات حماس را نپذیرفت و نهادهای اطلاعاتی غربی و حتی اسرائیلی هم نقش مستقیم ایران را تأیید نکردند اما علاوه بر پیشینه‌های حمایت ایران از حماس و مواضع حمایت‌آمیز رسانه‌ای و گفتاری که در فضاهای رسمی و تبلیغاتی ایران از این عملیات به نمایش گذاشته شد، و همچنین با ورود دیگر متحدان منطقه‌ای ایران نظیر حزب‌الله لبنان و انصارالله یمن به درگیری با اسرائیل، ایران نیز بیشتر در معرض اقدامات خصمانه اسرائیل قرار گرفت. حمله به جلسه مقامات ایرانی در کنسولگری ایران در سوریه در فروردین ۱۴۰۳ و سپس ترور رهبر سیاسی حماس در داخل ایران در مرداد همان سال، که هر دو رویداد، موجی از حملات پهنادی و موشکی ایران به اسرائیل را در پی داشت، عملاً به معنای شروع جنگ مستقیم بین اسرائیل و ایران بود. البته در خلال همین برهه زمانی، از یک سو انتخابات زودرس ایران برگزار شد که به روی کار آمدن پزشک‌یان با شعار وفاق داخلی و تعامل خارجی انجامید و از سوی دیگر، ترامپ در انتخابات آمریکا پیروز شد و با وعده پایان دادن به جنگ‌های جاری در کاخ سفید مستقر شد. این دو رویداد، امیدها و چشم‌اندازهایی برای کاهش سطح تنش و برخورد میان ایران و آمریکا را ایجاد کرد که در صورت تحقق، می‌توانست بر رابطه ایران و اسرائیل نیز تأثیر بگذارد. اتفاقاً در همان برهه یک وقفه چندماهه در درگیری‌های مستقیم ایران و اسرائیل هم به وجود آمد. برخی ناظران این برهه را فرصت تاریخی مهمی برای مدیریت تنش‌ها و جلوگیری از یک جنگ تمام‌عیار قلمداد می‌کردند. اندکی بعد هم با اصرار و فشار ترامپ (شبه‌اولتیماتوم دومه‌ها) ایران وارد مذاکراتی شد که با هم امید به کاهش سطح منازعه و برهیز از جنگ را افزایش داد اما به‌رغم این رویدادها و امیدها آنچه روی داد حمله غافلگیرکننده اسرائیل در ۲۳ خرداد و بقیه ماجرا بود.